"سرنوشت ایران چه خواهد بود"

فاضل غیبی

هفتاد سال پیش احمد کسروی کتابچه‌ای نوشت با این عنوان و در آن با توجه به وضع بحرانی ایران پس از جنگ جهانی دوم و خطر جدایی آذربایجان هشدار داد:
"من در تاریخ ایران از هزار سال به اینطرف، روزی را که بدتر از امروز باشد پیدا نمی‌کنم.. برای ایرانیان موقع آزمایش فرارسیده امروز هنگامیست که شایستگی خود را نشان دهند. در ایران امروز باید یک جمعیت ایرانی پدید آید.. باید نیکخواهان و غیرتمندان گام پیش گذارند و در این موقع فداکارانه کوششها بکار برند.. به یک چنین جمعیتی بسیار نیاز هست، اما یک جمعیت هنگامی پدید آید که اندیشه ها یکی گردد و راه روشنی برای کوشش و اقدام گشاده شود.."(۱)
کسروی در این کتابچه کوشید دربارهٔ سرنوشتی که در انتظار ایران بود بیندیشد و هشدار دهد. او نخبگان ایرانی را فراخواند بر امیال گروهی چشم بپوشند و بخاطر منافع ملی اندیشه ها را هماهنگ کنند. در زمانی که نفوذ آشکار و پنهان قدرتهای خارجی سراسر ایران را درمی‌نوردید، کسروی باور داشت که:
"اگر غرضها را کنار گزارید و عقل و فهم را راهنمای خود سازید راه چاره باز است.. همت نمایید و از پیشامد استفاده کرده هیئت حاکمه را نیز اصلاح کنید." (۲)
با آنچه امروزه از دههٔ ۲۰ می‌دانیم شکی نیست که اگر حزب‌بازی‌های سفیهانه نبود، امکانات واقعی برای تحقق آرزوی کسروی فراهم بود. از نفیسی و دهخدا تا فروغی و مصدق گروه بزرگی از اندیشمندان میهن دوست و محبوب وجود داشتند، که می‌توانستند در این راه پیشگام شوند، اما با پیدایش حزب توده و قدرت یابی دوبارهٔ ملایان شکافی در جامعه پدید آمد که تحقق چنین امری را غیرممکن می‌ساخت.
امروزه پس از ۳۵ سال حکومت اسلامی کار بدانجا رسیده است که نه تنها از تأمین "منافع ملی" سخنی در میان نیست، بلکه آیندهٔ کشور را حتی در چند ماه آینده نیز نمی‌توان پیش بینی کرد. تا آنجا که "ورشکستگی اقتصادی" و یا "درگیری نظامی" می تواند تکانه‌ای باشد که نهایتاً کشور را به پرتگاه تجزیه و نابودی سرنگون سازد.

حال آنکه "دوراندیشی" از شاخص‌های جوامع پیشرفته است و "آینده پژوهی" Futures studies مدتهاست بعنوان یکی از شاخه‌های علوم اجتماعی در اغلب دانشگاهها آموزش می‌شود. فراتر از آن در هر کشوری نهادهای دولتی و بنیادهای غیردولتی پرشماری می کوشند با بررسی روندهای اقتصادی، اجتماعی و علمی دربارهٔ نارسایی‌های موجود هشدار دهند و آیندهٔ بهتر و باثباتی را تدارک بینند.
از خدمات بزرگ دانش "آینده پژوهی" جلوگیری از "جنگ اتمی" میان دو بلوک غرب و شرق است. می دانیم جنگ جهانی اول نهایتاً بدین سبب به وقوع پیوست که کشورهای درگیر تصور می‌کردند استفاده از سلاحهای جدید باعث کوتاهی جنگ خواهد شد، درحالیکه سبب ویرانی و کشتارهای بیشتر شد. اما اینبار دانشمندان توانستند سران دو بلوک را قانع کنند که جنگ اتمی محدود ناپذیر است و به نابودی کل بشریت خواهد انجامید.
بنابراین "آینده پژوهی" نه با "پیش‌گویی"، بلکه بیشتر با بررسی اوضاع امروز سر و کار دارد! وانگهی، در شکل‌گیری آینده، بویژه در زمینه های اجتماعی، عوامل چنان پرشماری نقش دارند که تنها آینده‌ای "محتمل" و یا "ممکن" قابل پیش بینی است.(۳) آنهم به شرطی که با روندهای سالم و قابل پیش بینی روبرو باشیم. تنها در این صورت می توان "آیندهٔ ممکن" را متصور شد و به منظور دستیابی به "آیندهٔ مطلوب" کوشید.

چون از این دیدگاه به ایران امروز بنگریم، می بینیم که در آن شاید کمتر از هر کشوری از آینده سخن می‌رود و این دلیلی ندارد، جز نامشخص بودن آیندهٔ ایران و نگرانی ناشی از آن، که خود بیانگر بحران کنونی است. در این باره که

بحران همهٔ جوانب زندگی جامعهٔ ایران را فراگرفته کسی شک ندارد، منتهی بسیاری بحران اقتصادی، برخی بحران سیاسی و گروهی بحران فرهنگی را عمده می دانند و باور دارند که غلبه بر یکی به بحران زدایی از دیگر جوانب منجر خواهد شد. در این میان بحران اصلی اغلب از نظر دور می مانَد:

روشن است که در هر کشوری مشروعیت حکومت بنیان اصلی است و گفتن ندارد که حکومت اسلامی تنها بدین دلیل که بر اساس "قانون اساسی"ابدی قلمداد می‌شود، بهیچوجه بر بنیان دمکراتیک استوار نیست و در دنیای امروز فاقد هرگونه مشروعیتی است. از سوی دیگر، این حکومت از آنجا که "مشروعیت" خود را از مسلمانی اکثریت مردم ایران کسب می‌کند، از ثبات کم‌نظیری برخوردار است و حتی می توان گفت، از "قدرت" ناشی از پشتیبانی گروهی از ایرانیان برخوردار است! (۴)

این تناقض را باید بدین فهمید که تکیه بر اراده و انتخاب آزاد شهروندان معیار جوامع دمکراتیک است، درحالیکه حکومت اسلامی با معیاری قرون وسطایی برقرار است، زیرا "مشروعیت" خود را بر تعلق مذهبی قرار داده است. بدین توجیه که چون اکثریت اهالی ایران شیعه هستند و در این مذهب دین و حکومت جدایی ناپذیرند، پس حکومت کشور از آن رهبر مذهبی است.

وابستگی مذهبی دهها میلیون شیعه، نه آزادانه و ارادی، بلکه ارثی و اجباری است، (زیرا ترک آن می تواند به قیمت جان تمام شود) از اینرو حکومت اسلامی تنها مادامی استوار است که در ایران معیارهای قرون وسطایی حاکم باشند و در هر لحظهٔ تاریخی می‌تواند فروریزد، که در آن ایرانیان اعلام کنند دیگر اجازه نمی‌دهند ایمان آنان در راه امیال سیاسی قربانی شود.

آیا تصور چنین تحولی است که حتی متولیان حکومت اسلامی را از سخن گفتن دربارهٔ آینده بازمی دارد؟ آیا می‌توان مردم کشوری مانند ایران را به سبب وابستگی مذهبی گروگان گرفت و از ورود به دنیای امروز و معیارهای زندگی مدرن بازداشت؟ جای شگفتی نیست اگر حکومتی بر چنین پایهٔ لرزانی بهر وسیلهٔ تبلیغی و تدبیر عملی (مانند ازدیاد بی‌رویهٔ جمعیت) بکوشد "قدرت تشخیص" مردمان را چنان ضعیف نگهدارد که سرسپردگی مذهبی را بر منافع ملی برتر نهند.

مهمتر از "بنیان حکومت" سمتگیری کلی آن در برخورد به مشکلات درونی و بیرونی است. در تاریخ چه بسا حکومتی از "مشروعیت قرون وسطایی" برخوردار بوده، اما با سمتگیری در جهت منافع ملی باعث پیشرفت جامعه شده است. نمونه‌وار دیکتاتوری فرانکو در اسپانیا با آنکه "مشروعیت" خود را تنها از پیروزی در "جنگ داخلی"(۱۹۳۶م.) به قیمت ۳۰۰هزار کشته کسب کرده بود، توانست در طول چهار دهه اسپانیا را از ویرانی و عقب ماندگی به ردهٔ ده کشور پیشرفتهٔ دنیا برساند.

چون از این دیدگاه به "دکترین سیاسی" حکومت اسلامی بنگریم، با واقعیتی نفس‌گیر روبرو می‌شویم. بدینصورت که مهمترین و اساسی ترین سمتگیری سیاسی این حکومت "مبارزهٔ ضدامپریالیستی" است، زیرا "حفظ و تداوم انقلاب اسلامی" تنها در گرو مبارزهٔ بی‌امان با "قدرت‌های امپریالیستی و دست نشاندگان آنها" است. از اینرو حکومت اسلامی خود را همواره با دیگر کشورها در حال مبارزه می بیند و (صرفنظر از رژیم علوی سوریه) با هیچیک از کشورهای دنیا رابطهٔ دوستی و همکاری ندارد. این خط مشی با ویژگی مذهبی رژیم نیز همسو است. بدینمعنی که ایران به عنوان کشور شیعه مذهب ناگزیر نمی‌تواند با هیچیک از دیگر کشورهای جهان اعم از مسلمان و غیرمسلمان روابط دوستانه برقرار کند، زیرا که دوستی با کافران (غیرشیعه) از نظر این مذهب مجاز نیست.

به دیگر سخن "ایران اسلامی" به تنهایی با دیگر کشورهای جهان در مبارزه‌ای ابدی در گیر است که بنا به تبلیغات رژیم نهایتاً باید به فروپاشی تمدن امروزی و برآمدن "تمدن اسلامی" منجر گردد!

هیچکس با کمترین بهرهٔ هوشی نمی تواند باور کند که چنین "مبارزه"ای به پیروزی بیانجامد. اما هیچکس نیز حاضر نیست تصور کند که ادامهٔ این "مبارزه" به کجا خواهد انجامید و به چه قیمتی تمام خواهد شد و همین دلیل دیگری برای اجتناب از آینده نگری در میان ایرانیان است!

در این میان پرسش اصلی اینستکه آیا مردم ایران محکومان دست بستهٔ حکومت اسلامی هستند؟

نگاهی به جامعهٔ ایران نشان می دهد که در طول سه دههٔ گذشته قشر بزرگی از ایرانیان با شناخت دستاوردهای فرهنگی و تاریخی ایران و در هماهنگی با ارزشهای مدنیت نوین پایگاهی گسترده را شکل داده اند که از آن می‌توان به درستی بعنوان "جامعهٔ مدنی ایران" یاد کرد و تنها نیرویی است که می تواند ایران را از لغزش به فاجعهٔ نابودی نجات دهد .

جامعهٔ مدنی ایران بخوبی می‌داند که در هیچ جا هیچ حقی با زور گرفته نشده است و هیچ رفاه و امنیتی با قهر فراهم نیامده است. راهبری جامعه بسوی آینده‌ای روشن به راهکارهای عقلانی نیاز دارد و رفتار خردمندانه تنها با منش مسالمت جویانه ممکن است. ستیزه جویی هرگونه اندیشه ورزی را غیرممکن می‌سازد و راههای رسیدن به تفاهم و نزدیکی را سدّ می‌کند. تنها دمکراسی است که با شناخت حق مساوی برای همهٔ شهروندان امکان همزیستی و آینده سازی را فراهم می آورد. نوسازی ایران تنها زمانی ممکن خواهد بود که وابستگی ملی برتر از هرگونه وابستگی قرار گیرد و خدمت به ایران والاترین وظیفهٔ هر ایرانی درک شود. در سیاست خارجی نیز برقراری روابط دوستانه با همهٔ کشورهای جهان تنها راه رسیدن به استقلال واقعی، امنیت و پیشرفت در همهٔ زمینه هاست.

جامعهٔ مدنی ایران در راه رسیدن به تبلور و انسجام، گذشته از "منادیان اسلام سیاسی" با مانع اجتماعی بزرگی درگیر است. این مانع که آنرا بطور کلی میتوان "طیف چپ" نامید، از مجموعهٔ بازماندگان سازمانهای پرشمار "چپ" تشکیل شده است. پس از سرکوب و تلاشی سازمانهای چپ، هواداران آنها که اغلب از خانواده های مسلمان برخاسته بودند همچنان "غیرمذهبی" و وفادار به "نگرش چپ" باقی ماندند و اینک که دیگر از وابستگی سازمانی برخوردار نیستند، در خطوط اصلی نگرش خود هماهنگی شگفت انگیزی دارند. از اینرو با توجه به کمیت پرشمارشان از آنان می‌توان بعنوان قشری اجتماعی یاد کرد و با توجه به حضورشان در رسانه ها برای آنان نقشی اساسی در شکل‌گیری آیندهٔ کشور قائل شد. خطوط اصلی "نگرش چپ" چنین هستند:

- چپ ها با آنکه از میهن دوستی بری نیستند، با هویت ایرانی مشکل دارند، زیرا تاریخ ایران را تاریخی پر از ظلم می‌دانند که بر آن شاهانی مستبد به شقاوت و سفاهت حکم رانده اند. برای آنان تنها جنبهٔ مثبت در تاریخ ایران: فروپاشی اشرافیت منحط ساسانی در پیامد حملهٔ اعراب، گسترش اسلام مساوات‌طلب در قبال جامعهٔ کاستی ایران و بویژه تسلط "شیعهٔ علوی" در دوران معاصر و "مبارزات ضداستبدادی روحانیت" است.
- چپ ها "سرمایه داری جهانی به سرکردگی آمریکا و دست‌نشاندگانش (بویژه اسرائیل)" را همچنان غارتگران کشورهای فقیر و دشمنان عدالت و صلح جهانی می‌دانند.
- چپ‌ها از آنجا که برقراری عدالت اجتماعی را هدف عمدهٔ مبارزهٔ اجتماعی می دانند، با آنکه خود "مذهبی" نیستند به عقاید مذهبی توده ها احترام می گذارند تا از بروز شکاف در جبههٔ متحد عدالت طلبی جلوگیری کنند.

پیش از این به "مبارزهٔ یک تنهٔ "ایران اسلامی" با "امپریالیسم" اشاره شد و دیدیم که چگونه بیخردانه آیندهٔ کشور را به خطر می‌اندازد. اسفبار آنکه "چپ"های ایران با آنکه نسبت به دیگر اقشار از سطح آموزش بالایی برخوردارند، نه تنها از این سیاست پشتیبانی می‌کنند که آنرا ضامن استقلال ایران می‌دانند.

علت اساسی این بیخردی را باید در ارزشی دانست که اینان برای ستیزه جویی قائل بوده و هستند. اسلام شناسان شکی ندارند که "ستیزه‌خویی" مهمترین مشخصهٔ مسلمانی است. این مشخصه در میان رهبری شیعه چنان بارز است و خط خونینی که در تاریخ پنج سدهٔ گذشتهٔ ایران بجا گذاشته چنان چشمگیر،که ملایان خود نیز در پی پنهان کردنش نبوده و نیستند:

" قران می گوید بکشید، بزنید، حبس کنید..پیغمبر شمشیر دارد که آدم بکشد. ائمه همگی جنگی بودند.شمشیر می‌کشیدند.آدم می کشتند....ما خلیفه می‌خواهیم که دست ببُرد، حد بزند، رجم کند. با چند سال زندان کار درست نمی‌شود. این عواطف کودکانه را کنار بگذارید......"خمینی (۳۰آذر ۱۳۶۳ش.)

اما اینکه ستیزه جویی در آستانهٔ انقلاب به بزرگترین "ارزش اجتماعی" بدل شده بود و نسل جوان ایران را بکلّی مجذوب خود ساخت، مدیون "فرهنگ چپ" هستیم! (۵)
امروزه دیگر روشن است که ستیزه‌خویی شاخص بدویت و لازمهٔ زندگی صحرانشینی است و بشر از زمانیکه شهرنشین شد و تقسیم کار ضرورت یافت به همیاری و همکاری اجتماعی نیاز پیدا کرد. از همان زمان نیز تکامل فرهنگی و رشد انسانی معنی دیگری نداشته است جز آنکه مسالمت جویی و مهر را در روابط انسانی نهادینه کند و ظرافت بخشد.
در جوامعی مانند ایران و هند که زودتر پا در این راه گذاشتند ستایش رفتار مهرآمیز و کردار مسالمت آمیز از دیرینه ای چند هزار ساله برخوردار است و در آثار اندیشمندان و هنرمندان بازتاب یافته است. بویژه سرایش سرایندگان گذشتهٔ ایران را می توان یکسره ستایش از نیک رفتاری و مهرجویی دانست.
فرازهایی مانند: "دیگران کاشتند و ما خوردیم، ما بکاریم و دیگران بخورند"، "میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است" " مُلک سراسر زمین نیارزد که خونی چکد بر زمین".. بازتاب فرهنگ ایرانشهری است که در میان ایرانیان پرورده شده و سده‌های طولانی در برابر "تهاجم فرهنگی" اقوام بیابانگرد پاسداری شده بود.
اسفا که در دههٔ بیست که کشورهای پیشرفتهٔ جهان با تجربه آموزی از دو جنگ جهانی در پی درافکندن بنیان استوار جوامع مدنی بودند، "چپ"ها در ایرانی که حتی یکبار هم شورش دهقانی رخ نداده بود منادی "مبارزهٔ طبقاتی"شدند و در کشوری که در آن تا بحال رنگارنگ‌ترین اقوام در کنار هم زندگی کرده بودند، سخن از "احقاق حقوق خلقها" بمیان آوردند و در نهایت ستیزه جویی را بعنوان "مبارزهٔ حق طلبانه" و بزرگترین ارزش فردی و اجتماعی بر کرسی نشاندند.
نافذترین جنبهٔ سمتگیری بسوی فرهنگ بدوی در ادبیات و بویژه سرایش "چپ" بازتاب یافت. انبوه جوانانی که از خانواده‌های مذهبی یکراست به حزب توده سرازیر شده بودند، از آنجا که در تبلیغات حزبی همان "ارزشهای کربلایی" اینک با نمایی فریبنده بازتاب می‌یافت، در این حزب جا خوش کردند و پس از ۲۸ مرداد نیز در همسویی حیرت انگیزی با ملایان خشونت و ستیزه جویی کور را در جامعه گسترش دادند.
از "شاملو" که "حمیدی شاعر" را در شعر خود "آونگ" می کرد تا "سایه" که "مرگ در میدان" برای "یک آرزوی مردانه" را شیرین می یافت، موجی از ستایش خون‌ریزی، شهادت و حماسه جامعهٔ ایرانی را در نوردید و "ارزشهای اسلامی" را در نسل جوان ریشه دار ساخت.
بدین ترتیب "چپ" ایرانی در آستانهٔ انقلاب ۵۷ به میدانی وارد شد که رهبری شیعه در آن بسیار کارآمدتر بود و کوشید با سلاحهایی "مبارزه" کند که ملایان در استفاده از آنها بسیار آزموده‌تر بودند.
اسفا که "چپ" ها پس از خدمت به قدرت‌یابی رهبری شیعه و سرکوب خود بدست همان رهبری، هیچگاه در اینکه چرا از سلاحهایی استفاده کردند و در میدانی جنگیدند که رهبری مذهبی را بقدرت رساند شک نکردند! آنان تاریخ و هویت ایرانی را چنان آلوده بودند که پس از سرکوب و کشتار رفیقان خود نیز ناگزیر به "ارزشهای اسلامی" وابسته ماندند. چنانکه امروز هم حق به جانب از همان "ارزشهای انقلابی" دفاع می‌کنند و همچنان مجذوب "مبارزهٔ حکومت اسلامی با امپریالیسم"اند.
چپ‌ها پس از سه ده که حکومتی مذهبی شیرهٔ جان جامعهٔ ایرانی را می‌مکد، از روشنگری دربارهٔ مذهب حاکم به بهانهٔ احترام به عقاید عامه طفره می‌روند. نه تنها آلترناتیو واقعی برای این رژیم نمی شناسند، بلکه رویدادهای ایران را چنان "تحلیل" می‌کنند که جز توجیه مشروعیت رژیم چیزی نیست. آنان که دمکراسی در کشورهای پیشرفته را بعنوان خیمه‌شب‌بازی مسخره می‌کنند، خیمه‌شب‌بازی دمکراسی زیر سایهٔ ولایت فقیه را سکّهٔ نقد می‌گیرند و با ستایش از "استقلال حکومت اسلامی" ، در نشریات رنگارنگ خود در داخل و خارج "آزادی" در سایهٔ این حکومت را ممکن جلوه می‌دهند. از اینرو باعث شده‌اند که مردم ایران در "ترس از سرکوب" و "امید به بهبود" در منگنه قرار گیرند.
هواداران سابق سازمانهای "چپ" که روزی با بهترین آرزوها برای ایران به این سازمان‌ها پیوسته بودند، امروزه به پای دومی بدل شده‌اند که تعادل حکومت اسلامی را هر بار از بحرانی به بحرانی دیگر نجات می‌دهد و از اینرو به مانع

عمده برای تحول مثبت جامعه بدل شده‌اند! وگرنه چه بسا که "جامعهٔ مدنی ایران" تا بحال مدتها بود که تکلیف خود را با "حکومت حجاب و تعزیر و صیغه و قصاص و رشوه و فساد.." روشن کرده بود.

آیا پیش بینی کسروی دربارهٔ "چپ"ها شگفت انگیز نیست؟ او در کتابچهٔ یاد شده نوشت:

" اگر درايران تبليغات كمونيستي بشود، مسلمانان بعنوان آنكه مسلمان مي باشند از گرويدن به آن خودداري نخواهند كرد. ولي با اين عقايد درهمي كه در مغزهاي خود آگنده‌اند، اگر مبادي كمونيستي را هم فرا گيرند، اينها را با آنها در هم آميخته يك معجون تهوع آوري پديد خواهند آورد."(۶)

(۱)احمد کسروی، سرنوشت ایران چه خواهد بود؟، ۱۳۲۴ش، اردیبهشت، تهران، ص۷و ۳۹

(۲) همانجا، ص۳۹

(۳) آینده پژوهی، ویکی پدیا   آینده‌پژوهی/ http://fa.wikipedia.org/wiki

(۴) برای توضیح مختصر مفاهیم "قدرت"، "قهر" و "اقتدار" ر. ک.: بهرام محیی، قدرت و قهر در فلسفه سیاسی هانا آرنت
http://www.nilgoon.org/articles/Bahram_Mohyi_Hannah_Arendt.html

(۵)در مقالهٔ جدیدی بنام "اوتیسم چپ ایران" نگارنده دربارهٔ " چپ امروز" می‌نویسد،"*مشکل چپ اینستکه خود را بازنمی‌شناسد .. درک درستی از جهان ندارد."* پس از آنکه "مبارزاتش" در همهٔ زمینه ها ناکام مانده " اینک تنها *"جیغ و داد راه می اندازد، ولی دست به هیچ کاری نمی زند."* بعبارت دیگر پس از نقش بر آب شدن آرمانهایش، جز ستیزه جویی نمی داند و نمی تواند. چنانکه برای حفظ این آخرین "سرمایه" حتی حاضر نیست از "تروریسم" فاصله بگیرد:*"به خاطر آن که مراقب اعتبار و حرمت مبارزهٔ انقلابی"* است! و در آخر خط از آنجا که خود دیگر آرمانی ندارد، حاضر است "ستیزه‌جویی" را در خدمت همهٔ*"ستم‌دیدگان و تحقیر شدگان" (از بهائی و سنّی گرفته تا زنان و همجنس‌گرایان)* قرار دهد! درست مانند "جاهل"های محله های قدیم برای "چپ"ها نیز اصلاً مهم نیست "دعوا" بر سر چیست و آیا*"جیغ و فریاد راه انداختن"* به رفع ستم و یا بهبود اوضاع منجر خواهد شد و یا نه؟! آنان ظاهراً خود نیز حس کرده‌اند که در جامعهٔ مدرن آینده جایی ندارند:*" چپ لازم نیست از خود موجودی اجتماعی، خوشایند زندگی اجتماعی مدرن بسازد، در آن زمینه کسی به چپ نیاز ندارد" ..*

حسن حسن‌پور، اوتیسم چپ ایران، بولتن سیاسی "اخبار روز"، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۳   (۶)<(۱) ص ۱۰